

شیعه در گذرگاه تاریخ

(۱)

بررسی مقدماتی شناخت شیعه از نگاه تاریخی؛ و

مبانی اجتماعی نظریه شیعه اثنی عشری در مورد

جانشین پیامبر

انقلاب اسلامی ایران بر اساس قرآن و آموزه‌های سنت پیامبر ﷺ و خاندان پاک او پی‌ریزی شد و پس از قرن‌ها، حکومتی به نام حکومت الهی و مردمی تأسیس گردید و قانون اساسی با رعایت کلیه اصول اسلامی نوشته شد و ثابت گشت که اسلام می‌تواند حتی در قرن بیستم، حکومتی بر اساس آموزه‌های دینی که پاسخگوی تمام نیازها باشد تشکیل دهد و کوچک‌ترین مشکلی فرا راه آن نباشد.

تأسیس چنین حکومتی دشمنان قسم‌خورده غربی را سخت به وحشت انداخت که مبدا انقلاب اسلامی الگویی برای دیگر کشورهای اسلامی بشود و در نتیجه دست آنان از یغماگری ثروت‌های مسلمانان کوتاه گردد. روی این اساس از طرق مختلف، برای متزلزل ساختن این بنای استوار دست به کار شدند که تلاش‌های آنان بر همگان آشکار

است.

جنگ تحمیلی هشت ساله، تحریم‌های اقتصادی، تبلیغات ماهواره‌ای و ترور شخصیت‌ها، اندکی از این برنامه‌های ناجوانمردانه سیاست‌مداران غرب است. از آنجا که در این حکومت، آموزه‌های شیعی پایه چنین انقلابی بوده است، قلم‌های مسموم مخالفان را به قیمت گزاف خریده‌اند و رسانه‌های فراوانی را به کار گرفته‌اند و به طرق مختلف شبهه‌افکنی می‌کنند تا ایمان جوانان این مرز و بوم را متزلزل سازند. از این جهت می‌بینیم که ماهواره‌های متعدد، شب و روز، بر ضد تشیع سخن می‌گویند.

از این جهت نگارنده احساس کرد تا آنجا که فرصت هست اساس تشیع را با بیان روشن و دور از پیچیدگی مطرح کند تا عملاً پاسخی به شبهه‌پراکنی این رسانه‌ها باشد.

شیعه در لغت

شیعه در لغت به گروهی می‌گویند که بر انجام کاری دست به دست هم می‌دهند؛ مثلاً می‌گویند «تَشَايَعُ الْقَوْمُ إِذَا تَعَاوَنُوا» و گاهی این واژه مطلقاً به معنای «پیرو» به کار می‌رود چنان که در این آیه چنین است: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ^(۱)» یعنی: و یکی از پیروان او (نوح) ابراهیم علیه السلام است.

شیعه در اصطلاح

شیعه در اصطلاح در سه مورد به کار می‌رود:

۱. دوستان علی علیه السلام و فرزندان او که خاندان رسالت‌اند. مهر ورزیدن به خاندان رسالت یک فریضه قرآنی است؛ چنان که می‌فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى^(۲)»: «بگو من جز دوستی خویشاوندان، اجر و پاداشی از شما نمی‌خواهم».

۱. صافات: ۸۳.

۲. شوری: ۲۳.

شیعه به این معنی همه مسلمانان را در بر می گیرد؛ زیرا در جامعه اسلامی جز «نواصب»، همگان خاندان رسالت را دوست دارند؛ خواه رهبری آنان را بپذیرند یا نپذیرند. امام شافعی در دو بیت معروف خود می گوید:

يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ فَرَضَ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَثَرُهُ
كَفَاكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْتُمْ مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ^(۱)

ای خاندان پیامبر خدا، مهرورزی با شما فریضه ای است که خدا آن را در قرآن آورده
در بزرگواری شما همین بس که هر کس بر شما درود نفرستد نماز او درست نیست.

۲. کسانی که علی علیه السلام را برترین صحابه از نظر علم و دانش و از نظر فضایل برتر از خلفای دیگر می دانند و بر عثمان مقدم می دارند و در عین حال او را به ترتیب، چهارمین خلیفه می شمارند، آنان نیز شیعه خوانده می شوند.

برخی از مسلمانان - به ویژه معتزله بغداد - با این که به خلافت چهار خلیفه به ترتیب ایمان دارند، در عین حال علی علیه السلام را برتر از عثمان، بلکه برتر از همگان می دانند. تشیع به این معنی بیشتر در کلمات شمس الدین محمد ذهبی در کتاب «میزان الاعتدال» و کتاب «سیر أعلام النبلاء» به کار رفته است. او برخی از تابعان و محدثان را به تشیع متهم می کند. حتی حاکم نیشابوری - که بالاترین مقام را در حفظ سنت دارد - متهم به تشیع است و مقصود از تشیع، همین معنایی است که گفته شد.

۳. کسانی که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام و فرزندان او پیروی کرده و معتقدند: رهبری امت از نظر علمی و سیاسی به علی علیه السلام و خاندان او واگذار شده است و به تعبیر دیگر: علی علیه السلام را وصی پیامبر و جانشین او می دانند. اتفاقاً خود آن حضرت در ایام حیات خود به «وصی» معروف بود و در قصائد شعرا و خطابه خطیبان، علی علیه السلام به عنوان «وصی» معروف است. هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام به شهادت رسید فردای آن روز

۱. الصواعق المحرقة، چاپ دوم، ۱۳۸۵ هـ.ق، ص ۱۴۸.

فرزند او - امام مجتبیٰ (علیه السلام) - خطبه ای ایراد کرد و در آن جا - در معرفی خود - چنین گفت:
أنا ابن النبی و أنا ابن الوصی^(۱).

ابن ابی الحدید صفحاتی را به نقل اشعاری اختصاص داده است که در آن، صحابه و تابعان، علی (علیه السلام) را به عنوان وصی توصیف کرده اند^(۲).

اگر ما در این بحث کلمه «شیعه» را به کار می بریم، مقصود همین معنی سوم است.

ما پیش از آن که به تبیین عقاید فرقه شیعه اثنی عشری بپردازیم، ناچاریم درباره اموری سخن بگوییم:

دوستداران علی (علیه السلام) و فرزندان او که خاندان رسالت اند. مهر ورزیدن به خاندان رسالت یک فریضة قرآنی است؛ چنان که می فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»: «بگو من جز دوستی خویشاوندان، اجر و پاداشی از شما نمی خواهم».

۱. آیا مصالح حاکم بر جامعه اسلامی اواخر عمر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اقتضا می کرد که جانشین پیامبر از جانب خدا معین شود و یا این که شرایط با انتخاب او به وسیله امت سازگار بود؟

۲. آیا فرهنگ اسلامی حاکم بر جامعه

آن روز در زمینه تعیین امام و رهبر به انتصاب گرایش داشت یا به گزینش و آرای مردم؟ مقصود از انتصاب در این جا اعم از جانب خدا یا از جانب رهبر پیشین است.

۳. کتاب و سنت درباره رهبری پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کدام یک از این دو نظر را تأیید می کند؟

۱. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۷۲.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۵۰-۱۴۳ (باب ما ورد فی وصایه علی من الشعر).

۴. در صورت تعیین رهبر به وسیله پیامبر ﷺ چرا دیگران عملاً آن را نادیده گرفته و منتخب رسول خدا را بر منصب خلافت نشانند.

۵. پیدایش تشیع و تاریخ آن و پیشگامان تشیع در عصر رسول خدا ﷺ و پس از رحلت او.

این‌ها یک رشته بحث‌های مقدماتی است که می‌تواند زمینه پیدایش تشیع را در اذهان روشن سازد.

۱. اوضاع اجتماعی زمان

مهم این است که شرایط حاکم بر جامعه اسلامی در عربستان در زمان رحلت رسول خدا را درست و دقیق تجزیه و تحلیل کنیم. آیا شرایط ایجاب می‌کرد که جانشین پیامبر ﷺ از جانب خدا به وسیله رسول او معین شود یا این که مصالح اسلامی ایجاب می‌کرد که پیامبر ﷺ در این مورد سکوت کند و سخنی نگوید تا مسلمانان، خود، گره را بگشایند و فرد وارسته و دانا و آگاهی را برای مدیریت انتخاب کنند؟ اکنون این مسأله را بررسی می‌کنیم و خواهیم دید که شرایط، نظر نخست را تأیید می‌کند.

خطر سه‌جانبه

جامعه نوپای اسلامی در اواخر عصر رسالت، پیوسته از سه سو مورد تهدید بود:

۱. خطری از جانب غرب یعنی رومیان که در سال‌های آخر عمر پیامبر با مسلمانان در جنگ و گریز بودند و حتی در سال نهم، پیامبر گرامی ﷺ با ارتش ۳۰ هزار نفری برای دفع شر آنان تا «تبوک» پیش رفت ولی اثری از آنان مشاهده نکرد. با این همه امپراتور روم، پیوسته در فکر حمله به جزیره العرب و از پا در آوردن حکومت نوپای اسلامی بود.
۲. امپراتوری ساسانی در ایران. پادشاه ایران که از نامه پیامبر ﷺ برای پذیرش اسلام

آن چنان خشمگین شد که نامه رسول خدا ﷺ را پاره کرد و به فرماندار یمن نوشت: صاحب این نامه را دستگیر کند و زنده و یا پس از کشتن، سر او را برایش بفرستد.

۳. ستون پنجم یعنی منافقان که پیوسته با فتنه‌گری‌ها و تحریک‌ها بر ضد مسلمانان مشغول کار بودند و حتی با ساختن «مسجد ضراء»، مرکزی برای براندازی احداث

کردند و سرکرده آنان یعنی «ابوعامر» مدینه را به عزم تحریک مشرکان مکه ترک کرد و به آن سو رفت و سپس از مکه به روم گریخت و پیوسته با عناصر داخلی در تماس و ارتباط بود.

این سه عامل که در حیات پیامبر به سان آتش زیر خاکستر بودند تا پس از درگذشت او، نقشه‌های شیطانی را پیاده کنند، این شرایط موجود در زمان حیات پیامبر ایجاب می‌کند که آن حضرت در حال حیات خود، فردی دانا و توانا را برای رهبری برگزیند تا مبادا پس از درگذشت او، گزینش رهبر، مایه اختلاف گردد و دشمنان داخلی و خارجی بر اثر فقدان رهبر، به خواسته‌های خود جامه عمل پوشانند. برای نمونه:

ابوسفیان - که به ظاهر اسلام آورده بود ولی در باطن بت‌پرست بود - آن‌گاه که رسول خدا درگذشت و از جریان

سقیفه آگاه شد، برای افشاندن تخم نفاق به حضور علی علیه السلام رسید و گفت: من می‌خواهم با تو بیعت کنم و برای پیشبرد این هدف، مدینه را با لشکری پر می‌کنم. امیر مؤمنان علیه السلام از هدف شوم او آگاه بود که او نه علی را می‌خواهد و نه اسلام را، بلکه هدف او ماهی‌گیری از آب گل‌آلود است و می‌خواهد با تشکیل دو صف متقابل، ضربه نهایی را بر اسلام وارد

شیعه کسانی هستند که پس از رحلت رسول خدا ﷺ از علی علیه السلام و فرزندان او پیروی کرده و معتقدند: رهبری امت از نظر علمی و سیاسی به علی علیه السلام و خاندان او واگذار شده است و به تعبیر دیگر: علی علیه السلام را وصی پیامبر و جانشین او می‌دانند

کند و لذا در پاسخ او فرمود: به خدا سوگند! تو با این بیعت جز فتنه چیزی نمی خواهی و تو مدت هاست آماده ضربه زدن به اسلام هستی. مرا به بیعت تو نیازی نیست. او که با چنین سخنان علی علیه السلام روبه رو شد و از او ناامید گشت باز هم از فتنه گری دست برنداشت و می کوشید بنی هاشم را بر قبیله خلیفه منتخب سقیفه بشوراند و این دو بیت شعر را می خواند:

بنی هاشم لا تطمعوا الناس فیکم و لا سیما تیم بن مرّة او عدی
فما الأمر إلا فیکم و الیکم و لیس لها إلا أبو الحسن علی^(۱)

ای خاندان هاشم! نگذارید دیگران در حق شما طمع کنند به ویژه دو قبیله تیم و عدی (قبیله خلیفه اول و دوم) رهبری تنها در میان شماست و باید به شما بازگردد و کسی جز ابوالحسن علی شایسته آن نیست.

حزب منافقان، حزب کوچکی نبود، بلکه یک حزب زیرزمینی نیرومند بود. به گواه آن که قرآن در سوره های متعددی درباره آنان سخن گفته است مانند سوره های آل عمران، نساء، مائده، انفال، توبه، عنکبوت، احزاب، محمد، فتح، مجادله، حدید، حشر و سوره ای به نام «منافقون».

بنابراین، این سه گروه پیوسته در صدد بودند که این حکومت نوپا را از پا درآورند و مسلماً اختلاف در امر رهبری، مایه ضعف مسلمانان و زمینه ساز شورش داخلی و حمله خارجی بود. مصالح ایجاب می کرد که پیامبر خدا برای جلوگیری از چنین خطری، رهبر دانی را برگزیند.

شهید سید محمد باقر صدر - که رضوان خدا بر او باد - در این مورد سخنی دارد که با بیان پیشین ما کاملاً هماهنگ است. او می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در پیش روی خود سه راه داشت که ناچار بود یکی از آن ها را برگزیند:

۱. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۵ و عقْد الفرید، ج ۲، ص ۲۴۹.

راه نخست

پیامبر نسبت به آینده امت بی تفاوت باشد و به همان رهبری امت در زندگی خویش بسنده کند و آینده امت را به دست حوادث بسپارد.

این نظریه را نمی توان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داد زیرا منشأ این احتمال یکی از دو چیز زیر می تواند باشد:

۱. رسول گرامی معتقد باشد که این بی تفاوتی، به آینده امت آسیبی نمی رساند و امت، خود، خواهد توانست بر مشکلات فراروی اسلام پیروز شود و از انحراف دینی جلوگیری کند. هرگز چنین عقیده ای را به پیامبر صلی الله علیه و آله نمی توان نسبت داد؛ زیرا او از میان امتی می رفت که خلاء رهبری را تجربه نکرده بود. چگونه می توانست مطمئن باشد که امت؛ خود، قادر به رفع مشکلات خواهد بود در حالی که او کوچک ترین برنامه ریزی برای آینده آن ها نکرده است؟!

۲. آن چه برای پیامبر مهم بود، دوران زندگی خودش بود و اما این که در آینده چه می شود برای او اهمیتی نداشت. این تفسیر نیز شایسته رهبران سیاسی است که فقط از سیاست، به منافع خود فکر می کنند نه رهبران الهی که فقط برای خدا کار می کنند و در راه هدف، فداکاری می کنند.

راه دوم

اکنون که راه نخست با دو تفسیری که برای آن انجام گرفت در شأن رهبر الهی نبوده، ناچار باید گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله برای آینده دعوت پس از خود، برنامه ریزی کرده و موضع مثبتی داشته است و آن این که رهبری بر اساس نظام شورا صورت بگیرد و مهاجران و انصار - که نمایندگان امتند - زیربنای حکومت و محور دعوت باشند؛ ولی این راه نیز با توجه به توضیحاتی که در آینده می آید پذیرفتنی نیست؛ زیرا هرگاه

پیامبر ﷺ آینده دعوت را بر اساس نظام شورا استوار کرده باشد، باید اصول و روش‌های آن را به طور کامل به امت آموخته و ماهیت این نظام و حدود و تفصیل آن را کاملاً بیان کرده باشد و جامعه را به گونه‌ای پرورش دهد که نظام شورا را به خوبی بپذیرند و اجرا کنند در حالی که او در میان جامعه‌ای زندگی کرده بود که نظام حاکم بر آن، سنت‌های قبیله‌ای بود و در نظام قبیله‌ای، رهبری بر اساس وراثت بود و یا قدرت و توان.

گذشته از این، به آسانی می‌توان درک کرد که پیامبر ﷺ امت را با نظام شورایی آشنا نساخته است. دست‌کم در سخنرانی‌ها مهاجر و انصار را به تطبیق نظام شورا دعوت نکرده و در ذهن آنان آمادگی لازم را برای چنین روشی پدید نیاورده است.

گواه روشن بر این که امت با چنین فکری پرورش نیافته بود این که خلافت عمر به وسیله انتصاب ابوبکر صورت گرفت و خلافت عثمان به وسیله شورای انتصابی خلیفه دوم انجام پذیرفت نه مردم.

راه سوم

آنچه با آموزه‌های اسلامی کاملاً تطبیق دارند، این است که پیامبر ﷺ با تعیین فرد لایق و توانایی برای زعامت، تکلیف مردم را روشن سازد و مرجعیت فکری و زعامت سیاسی را در او متمرکز سازد و از این راه، امت را از هر نوع سرگردانی و نزاع و درگیری برهاند.

این همان راهی است که شیعه مدعی آن است و مطالعه زندگی مسلمانان در صدر اسلام همین مطلب را تأیید می‌کند^(۱).

۱. آنچه بیان شد برگرفته از مقدمه شهید صدر بر کتاب «تاریخ الإمامیه» است. صص ۱۶-۵.